

احمد - احمدی بیرجنلی

### ابن حسام خوسفی و برخی از آثارش

محمد بن حسام الدین بن حسن بن شمس الدین زاهد از شاعران قرن نهم هجری است. زندگی این شاعر همزمان است با عهد شاهرخ تیموری. نام و نسبش را در بیتی چنین نقل می‌کند:

محمد بن حسام و محمد بن حسن

که هست خاک قهستان ترا مقام و وطن

وی معاصر شاعرانی همچون شاه‌نعمه‌الله ولی و لطف‌الله نشابوری و کاتبی ترشیزی می‌باشد. ابن حسام مانند غالب شاعران همعصر، مذهب شیعه داشته و قصاید و مدایح بسیار استوار و غرا در نعت خاندان پیامبر (علیهم السلام) و بویژه مدح حضرت علی (ع) و حضرت حسین (ع) و مرثیاتی معصومین علیهم السلام و لعن دشمنان و بدخواهان آل علی (ع) سروده است.

قرن نهم هجری را دوره شکفتگی شعر فارسی و بالاخص سرآغاز رواج اشعار مذهبی دانسته‌اند زیرا در زمان شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکانی و دیگر فرزندان و نوادگان تیمور که در نیمه اول قرن نهم، در مشرق و مرکز ایران، سلطنت داشتند، شعر فارسی از جهت کمیت و نیز از جهت کیفیت تا حدود زیادی ترقی کرد و شاعران بسیاری درین



زمان بروز کردند چنانکه امیرعلیشیر نوائی در کتاب خود به نام «مجالس الثفانس» ترجمه حال ۱۳۲ تن شاعر را که در این دوره در خراسان و ماوراءالنهر می زیسته اند آورده است. دولتشاه سمرقندی نیز شرح احوال شعرای مشهور را در این دوره که بالغ بر ۴۲ شاعر بوده اند با منتخبی از آثار آنها نقل می کند.

شیوع شعر در این دوره در بین همه طبقات، نشان عمومیت و رونق آن می باشد. علت این جمله آنست که امرا و شاهزادگان تیموری خود اهل هنر و شعر بوده اند و از شاعران و هنرمندان تشویق می کرده اند و آنها را در دربار خود می نواخته اند، بخصوص شاهرخ، الغ بیگ، بایسنقر، ابراهیم سلطان، سلطان حسین بایقرا و دیگران. شهرهای سمرقند، هرات، شیراز و تبریز مرکز تشویق شاعران و هنرمندان بوده است<sup>۱</sup>.

تاریخ تولد ابن حسام بدرستی معلوم نیست ولی بر حسب آنچه حسامی واعظ که از احفاد آن بزرگمرد بوده است در تاریخ «حسامی» نگاشته؛ ابن حسام نود و دو سال در این جهان زیسته و چون تاریخ وفاتش را ۸۷۵ هجری نوشته اند<sup>۲</sup> باید تاریخ تولدش در حدود سال ۷۸۳ هجری بوده باشد. اما خود در پایان قصیده ای می گوید:

این قصیده به سن سی و چهار

بعد هشتصد به سال ست عشر

نظم کردم چو لؤلؤ شہوار

از ولایات شاه دین پرور

بنا به این قول، تولدش به سال ۷۸۲ هجری اتفاق افتاده است.

زادگاه محمد بن حسام قصبه خوسف (= خسب = خسف) بوده است



که بنا به نقل «حدود العالم من المشرق الى المغرب» (از کتب جغرافیائی قرن چهارم هجری) «خور و خسب دوشهرست بر کرانه بیابان و آب ایشان از کاریزست و خواسته مردمان این شهر بیشترین چهارپای است»<sup>۳</sup> اکنون نیز این آبادی مرکز دهستان خوسف است و در سمت غربی شهر بیرجند به فاصلهٔ چهل کیلومتری واقع است. به یقین خوسف از کهن ترین آبادیهای خراسان جنوبی (= قهستان = کهستان) است. در نزدیکی خوسف کوهپایه‌ای است به نام رچ (= ریج) که ابن حسام «اغلب اوقات خود را در این مزرعه می‌گذرانده است. اوقات شریفش را بعد از وظایف طاعات و عبادات به فلاح و زراعت و کسب حلال می‌گذرانیده، چنانکه خود فرماید:

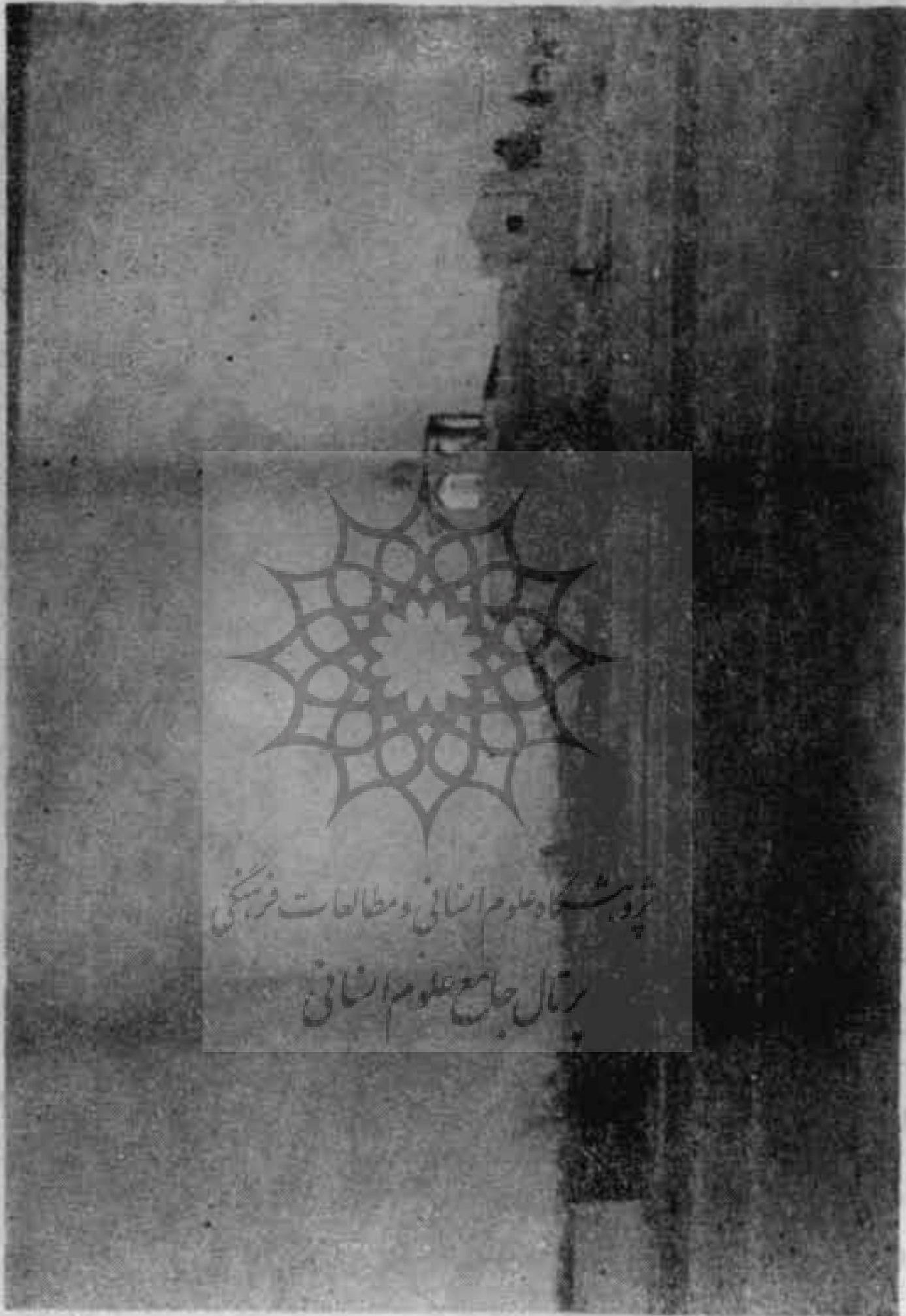
به شب زبان من و مدح اهل بیت رسول

به روز شغل من و کسب قوت و مایحتاج

و نیز غالب وقت خویش به خلوت و انزوا بسر برده و هیچگاه به خانه‌های مریدان و معتقدان خود تردد نمی‌کرده است.<sup>۴</sup> در این که ابن حسام به پیری و «افکنده‌گی» رسیده است؛ اشاراتی در خاوران نامه دیده می‌شود. از جمله در «گفتار در ختم کتاب» چنین می‌گوید:

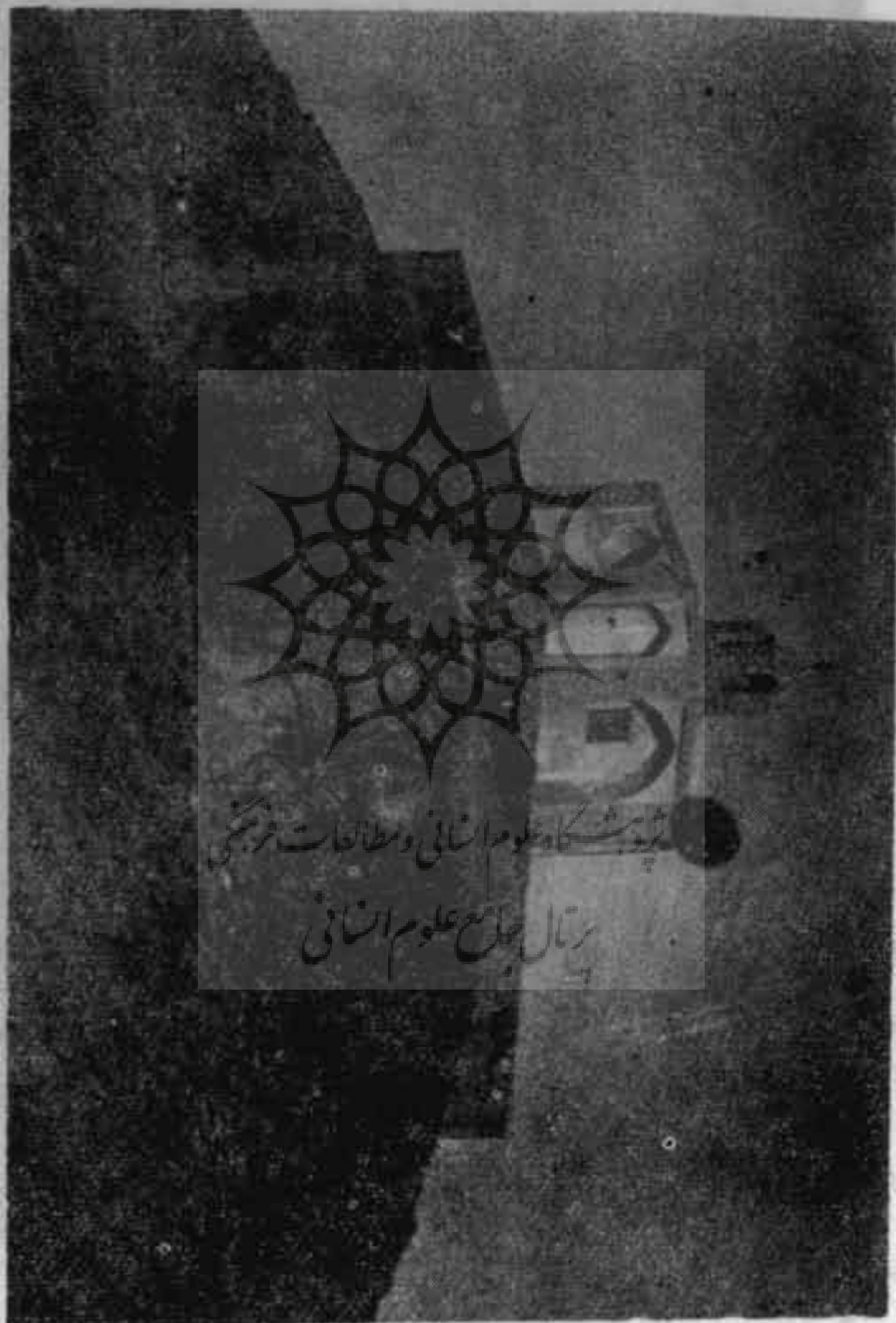
بدین روز پیری و افکنده‌گی	چو روز جوانی به فرخنده‌گی
پایان رسانیدم این داستان	بسر بردم این نامه باستان
گل تازه کیشتم به باغ سخن	معطر شد از وی دماغ سخن
اگر بگذری بر گلستان من	گل و لاله بینی بهستان من
بهاری چو باغ ارم تازه روی	چو فردوس فردوسی از رنگ و بوی





نمای شرقی آرامگاه مولانا محمدبن حسام خوسفی واقع در مغرب روستای خوسف

درین خطبه بر حسن بن حسام خوسفی ...  
 گرامی گزیدم در زمانه نبیانه ...  
 اگر ایستادند پیشه‌داران ...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

نمای جنوبی آرامگاه ابن حسین



زمین گر ز داد و ستم پاك نیست      چو این هردو باهم بود باك نیست  
 به پای آمد این نامه نامدار      بر نامداران ز من یادگار  
 خاندان ابن حسام همه اهل «عام و فضل و ارشاد» بوده اند . خود  
 درین باره چنین می گوید :

پدرم گفت : قرب سیصد سال      رفت و از رفتگان مرا یاداست  
 تا به نه پشت ما که اجدادند      همه را عام و فضل و ارشاداست

ابن حسام در (خاوران نامه) که به وزن و تقلید شاهنامه در وصف  
 جنگهای حضرت علی (ع) سروده است ، به زادگاه خود (خوسف) و اقامتش  
 در آن دیار (قهبستان) اشاره می کند و از بی وفایی و قدرناشناسی مردم  
 آن سامان و نبودن اهل کرم در آن دیار، زبان به شکوه و شکایت می گشاید  
 و نیز در دیوان اشعار خود - که نسخه خطی آن در کتابخانه حاج حسین آقا  
 ملك در تهران موجود است - مکرر به خوسف که موطن اصلیش بوده اشاره  
 کرده و از نابسامانی و ویرانی آن در ایام ترک تازی قوم تاتار و اعقاب  
 آنها شکایت کرده است . از جمله در خاوران نامه چنین می گوید :

... ترا چون متاع سخن داده اند      مجوی آنچه بهر تو نهاده اند  
 متاع مرا روز بازار کو      سخن دارم اما خریدار کو  
 مگر در زمانه فتوت نماید      بجز نام ، هیچ از مروت نماید  
 همانا کرم زیر افلاك نیست      وگر هست باری درین خاک نیست  
 درین خطه پر خطر نام جود      ندانم کنون نیست یا خود نبود  
 گرفتم کرم در زمانه نماید      امید کرم در میانه نماید  
 اگر دست بخشنندگان بسته اند      زبانها هم از مردمی شسته اند



کرم گوئی اندر قهستان نبود      که دروی بیده بود و بستان نبود!  
دلا با که داری تو این گفت و گوی      زبان را نگه دار از این جست و جوی<sup>۵</sup>

عسوطیج و انزوا طلبی ابن حسام و برکنار بودن وی از مدح گستری  
ارباب ز روزور نکته ای است که همه صاحبان تذکره بدان اشارت کرده اند<sup>۶</sup>  
اما گویاترین مستند ما گفته خود ابن حسام است در پایان خاوران نامه  
آنجا که می گوید :

همه سال و مه روی در گوشه ای      قناعت نمودم به کم توشه ای  
به یک قرص جو تا شب از بامگاه      قناعت کنم همچو خورشید و ماه  
شکم چون به یک نان توان کرد سیر      مکش منت سفره اردشیر  
بساز ای جوانمرد با آب جوی      ز جلاب طائی برو دست شوی  
ترا چون متاع سخن داده اند      مجوی آنچه بهر تو نهاده اند  
در جای دیگر - در پایان خاوران نامه - به خدای همی نالد و از پیشگاه

کبریائیش می خواهد: *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

که در دین و دنیا مرا پنج کسان علوم انسانی به لطف خود، ای کردگار  
یکی حاجتم را نمائی به کس      بر آرنده آن تو باشی و بس  
دوم روزی من ز جانی رسان      که منت نباید کشید از کسان  
سیم چون به مرگم اشارت بود      به «الا تخافوا» بشارت بود<sup>۷</sup>... الخ

ابن حسام به عادت روح انزوا خواه و مناعت طبع برادر ارباب بی مروت  
دنیا گام نمی نهاد و زبان به مدح این و آن نمی آلود، و شاید همین امر

\* اشاره است به آیه شریفه: الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون



موجب آمد که در خمول و گمنامی فرو رفت و آن چنانکه شایسته مقام معنوی وی بود کسب شهرت ظاهری نکرد. ابن حسام تنها افتخار خود را در سرودن اشعاری در منقبت آل علی (ع) می دانست، بدین جهت قسمت عمده اشعارش مشتمل بر قصاید مدحی آل عصمت (ع) است و اثر دیگرش (خاورنامه) یا (خاوران نامه) نیز زائیده عشق و علاقه وی به خاندان نبوت (ص) تواند بود. شگفتا که این صداقت در گفتار و عشق بی ریا موجب می گردید که «خصم» تهمت کافری بر وی نهد؛ ولی ابن حسام به چنین تهمتی مفتخر است و می گوید:

نسبت به کفر می دهم خصم خاکسار

حاشا چه کفر؟ کفر کدام؟ و کدام دین؟!!

گر نعت اهل بیت تو کفر است؛ کافر!

هم آسمان گواه برین قول و هم زمین

در اشعاری که از ابن حسام در دست داریم تنها يك قطعه است که

در آن اعیان بیرجند را مدح کرده و از آنها تقاضای کاغذ می کند و آن قطعه اینست:

جاه و جلال و دولت و اقبال و مردمی

تا گیتی است لازمه بیرجند باد

ز آنجا که ارجمند بود مردم شریف

اشراف بیرجند همه ارجمند باد

در همت بلند نیارند کوتاهی

دولت قرین مردم همت بلند باد



گر مردم از حوادث دوران نمی‌رهند  
 از حادثات مردم آن بی‌گزند باد  
 از بهر چشم زخم بر آتش در آن دیار  
 چشم عدو نهاده بجای سپند باد  
 آنکس که چون کمند کشد سر زرایشان  
 در گردنش ز دست حوادث کمند باد  
 آن خاگردا که مخزن گنج عبادتست  
 نزد خدای، طاعت ایشان پسند باد  
 در باره کرامت آن مردم کریم  
 لطف خدای بی‌عدد و چون و چند باد  
 در روضه‌ای که سنبل و ریحان کنند بخش  
 دست کریمشان به کرامت بلند باد

يك دسته كاغذ از ره احسان و مردمی  
 از دستشان رسیده به این مستمند باد!

بسا که این خواهش هم در مقام اضطرار انجام شده و قولی را تأیید می‌کند که گفته‌اند: ابن حسام اشعار خود را روزها بردسته بیل می‌نوشت و شب که به خانه باز می‌آمد آنها را از سواد به بیاض می‌آورد و این خود دلیل صرفه‌جوئی در مصرف کاغذ - که در آن زمان کمیاب بوده - می‌تواند باشد.

در باره تحصیلات ابن حسام اطلاع دقیقی که مستند به اسناد کافی باشد در دست نیست ولی آنچه از اشعارش برمی‌آید بر علوم اسلامی زمان و نجوم و تاریخ تسلط کافی داشته و بر کتب نظم و نثر گذشتگان



مسلط بوده؛ بویژه با مطالعه اثر جاویدان و حماسی فردوسی که مورد تقلیدش بوده است مهارست و انس زیاد داشته است. بطوری که سبک سخنسرایی فردوسی را در اثر خود، خاوران نامه، استادانه تقلید کرده و گاه برخی ابیات و مصاریع - بصورت توارد - در اشعارش بعینه آمده است.

ابن حسام خوشفی علاوه بر مثنوی در انواع شعر بویژه در قصیده و غزل و قطعه استادی است نکته سنج.

**خاوران نامه:** شاعران عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) گرچه از جهت کمیت زیاد هستند اما از جهت کیفیت اصالتی در آثارشان دیده نمی شود. در قصاید این گویندگان نیز بیشتر مضامین و مطالب و بویژه شیوه سخن، مصنوع و تقلیدی است. با این همه شاعرانی مانند ابن حسام در این دوره می زیسته اند که از اشعارشان هنرمندی و قدرت سخنوری مشهود است.

یکی از خصوصیات این دوره رواج مثنوی سرایی و تقلید از شاهنامه فردوسی است. میدانیم که «بایسنقر میرزا در جمع و تدوین و اصلاح و تهذیب شاهنامه سعی بسیار کرد و بنابر مقدمه ای که بر اول شاهنامه افزود دستور داد تا شاهنامه را با توجه به نسخ متعدد قدیم تهذیب و استنساخ کنند و این مقدمه که به نام مقدمه بایسنقری معروف است متضمن تاریخ شاهنامه و روایات آن می باشد.»<sup>۷</sup> همین توجه به شاهنامه موجب شد که مثنوی سرایی به تقلید شاعران سلف رونقی پیدا کند و از شاعران دیگری مانند نظامی گنجوی و امیر خسرو تقلیدهایی در سرودن مثنوی بعمل آید چنانکه: «مثنوی (انیس العارفین) قاسم الانوار و دو مثنوی از شاه نعمه الله ولی و (دستور عشاق) و (شبستان خیال) فتاحی



نشابوری و (گوی و چوگان) عارفی هراتی و چند مثنوی دیگر از کاتبی و «خمسه» مولانا شرف خیابانی و بالاخره مثنوی حماسی (خاوران نامه) ابن حسام در فتوحات و تاریخ حیات علی بن ابیطالب (ع) از آن جمله است. همه مثنویات این دوره باقی نمانده است اما از آن مقدار که بجا مانده و طبعاً بهترین مثنویات زمان است می توان دانست که مثنوی نیز مشمول انحطاط عمومی شعر در این دوره بوده است هر چند ابیات شیوا و بعضی ابداعات لطیف در مثنویات این دوره می توان یافت ولی رویهمرفته مثنویات این زمان تکلف آمیز و فاقد طراوت و عاری از قوت لفظ و معنی است... نوع مهم مثنوی در این دوره چنانکه از اسامی مثنویاتی که ذکر شد نیز برمی آید مثنوی حکائی است.<sup>۸</sup>

در مثنوی خاوران نامه که مشتمل بر ۲۲۵۰۰ بیت است و در بحر متقارب سروده شده از جنگهای حضرت علی (ع) و یاران آن حضرت مانند: مالک اشتر، ابوالحجن، عمرو بن معدی کرب و عمرو بن امیه و حتی افرادی ناشناخته و زائیده خیال مانند: رعد عمار، سهام بن ربیع، عملاق، قرطاس، عبدوی، و بلاد خیالی مانند: حصن ضمان، حصن ظفر سخن به میان آمده است. بطور کلی خاوران نامه داستانهائی است خیالی و گرچه تمام این داستانها به یک امر حقیقی که وجود حضرت علی (ع) باشد برمی گردد ولی هیچگاه برای قهرمان اصلی این داستان چنین صحنه هائی که تاریخ گواه آن باشد پیش نیامده و این چنین جنگهائی روی نداده است. سرزمینهای مورد نظر در خاوران نامه نیز ناشناخته است و شاهانی که در آن جای ها حکومت می کرده اند اشخاصی هستند کاملاً ساختگی و مجهول و مجعول و حتی اسامی آنها نیز طوری انتخاب شده که به هیچ زبان و ملیتی شباهت ندارد. معلوم نیست که نویسنده نخستین



که ابن حسام از او چنین یاد می‌کند:

خردمند دانای تازی نژاد ز تازی زبانان چنین کرد یاد

و این داستانهای خیالی زاییده طبع خیال پرداز او بوده است این صحنه‌های خیالی را چگونه آفریده و ابن حسام نیز آنها را با اندیشه خیال-پرور خود باشاخ و برگهای تازه‌ای آراسته و نیروی خاصی بدانها بخشیده است.

کتاب خاورنامه منشوری که اکنون به زبان پارسی در دست است و در شمار کتابهائی همچون حسین کرد و امیر ارسلان در دسترس خواستاران چنین آثاری است بعضی از اسامی خاوران نامه ابن حسام را دارد و برخی نیز بادگرگونیهای در آن آمده است، شباهتی کمابیش با خاوران نامه دارد. گمان می‌رود کتاب (خاورنامه) پس از (خاوران نامه) ابن حسام و به تقلید آن به نثر همراه اشعاری مناسب از شعرای مختلف نگاشته شده باشد. با همه این احوال صحنه‌ها آنچنان خیالی و همراه با حوادث محیر العقول نقل شده است که خواننده ساده دل نیز به مجعول بودن آنها پی می‌برد و گرچه از خواندن آنها لذت می‌برد. درین داستانها عمر و امیه عیار معروف تازی بازیگر بسیاری از صحنه‌هاست. از جایی که وی وارد صحنه می‌شود بیشتر سخن از شبرویها، عیارها و طراری‌های شگفت‌انگیز وی می‌رود. عمر و امیه هر دم به شکای درمی‌آید و به زبانهای گوناگون سخن می‌گوید و هر کس را که بخواهد - از پهلوانان خصم - بیهوش می‌کند و شبانگاه سر و ریشش را می‌تراشد و از هر جا که بخواهد داخل یا خارج می‌شود - هیچ بارویی هر قدر بلند باشد در برابر چابکی و گریز پایی وی مانعی نمی‌تواند بود - هر چه را می‌خواهد - با بی پروایی - می‌رباید. از سر جمشید شاه پادشاه خاور تاج می‌رباید کسی را یارای



برابری و پایداری در مقابل او نیست - همه لشکریان را تارومار می‌کند. سرانجام جمشیدشاه ناگزیر به‌وی باج می‌دهد تا از شرش در امان بماند. همچنان خیالپردازها و صحنه‌آرائیها در داستان اوج می‌گیرد. چاشنی دیو و جادو به صحنه‌ها افزوده می‌شود. قلعه‌های طلسم شده، دشتهای جادو گردیده و چاههایی که تگ آنها ناپیداست و در برخی از آنها هنگامی به‌ته چاه می‌رسند شهری ناپیداگرانه ظاهر می‌شود در داستان آمده‌است. درین چاههای شگفت‌انگیز شهری و سرزمینی و دشت و کوهی جادویی خودنمایی می‌کند. درین چاهها جنگ و سپاهی و از همه شگفت‌انگیزتر دریا و خورشیدی وجود دارد و شاعر یانویسنده اصلی صحنه‌هایی ترسیم می‌کند که در آنها حضرت علی (ع) تنها دلاور چنین میدانهایی است که با دیوان می‌جنگد و دلاوریهای عجیبی از خود نشان می‌دهد. اینک نمونه را به‌آوردن قسمتی از آن صحنه‌ها بسنده می‌کنیم:

(از ورق ۲۲۷ نسخه عکسی بریتیش میوزیوم)

بزرگان فتادند در پای اوی	کمندی گرفت آن یل‌رزم‌جوی
دل من بدین کار نتوان شکست	علی گفت: کز من بدارید دست
فرو شد به‌چاه آن یل‌هوشمند	درافکند در بازوی خود کمند
جهان آفرین را همی کرد یاد	به‌چاه اندرون چشم برهم نهاد
گذر کرد از آنجایگه بی‌درنگ	یکی راه باریک و تاریک و تنگ
همه پر زمیندان و هامون و لاج	پدید آمد از دور دشتی فراخ
ز دیدار او آسمان نیلگون	یکی ژرف دریا به‌دشت اندرون
گشاد از میان در زمان ذوالفقار	بشد پهلوان تا لب رودبار
همی گفت: یارب توئی کارساز	وضو کرد و آمد بجای نماز



بنالید کای داور دادِ من      پناه من و پشت و فریادِ من

به تورات و انجیل و صحف و زبور      به موسی و نور تجلی و طور

به قرآن و ایمان و دینِ رسول      به سبطین و زهرا و زوجِ بتول

کزین آب دامن مرا ره‌نمای      به جانی رسانم که باشد به جای

چو کرد این دعا حیدر نامدار      بر آمد یکی پیر از آن رودبار

از آن سبز دریا یکی سبز پوش      بر حیدر آمد به فرهنگ و هوش

بدو گفت: بر جانِ پاکت سلام      سلامت بر این ژرف دریا خرام

ازین آب من بگذرانم تورا      بدانجا که خواهی رسانم تورا

بده دست خود را به دستم نخست      ز دریا ترا بگذرانم درست

علی دست خود را بدان پیر داد      روان گشت بر روی دریا چو باد

از آن آب دریا چنان درگذشت      که نعلین او ذره‌ای تر نگشت

چو آمد به دریا به دیگر کنار      یکی کوه پیدا شد از رهگذار

بدو گفت خضر: ای جهان‌پهلوان      برین کوه بر رو به روشن روان

بیابای بر این کوه صندوق زر      که بردند دیوان برین کوه سر

از آن پس فرود آی زین کوه‌سار      منت تا ز دریا برم بر کنار

بگفت این و از دیده شد ناپدید      نگه کرد حیدر مر او را ندید...

سپس حضرت علی (ع) به کوه خارا می‌رسد در آنجا خانه‌ای پدید

می‌آید که در آنجا هزار دیو نشسته‌اند آن حضرت چنان نعره‌ای می‌زند

که کوه‌سار از آواز او به جنبش در می‌آید. دیوان برگرد حضرت جمع

می‌شوند و راه را بر آن جناب می‌بندند اما:

سپه‌بد بدان خنجرِ آبگون      روان کرد بر کوه چون آب، خون

ز بس دیو کشته بر آن کوه‌سار      نیارست رفت از میان بر کنار



آنکه چاهی پدیدار می‌شود و :

از آن چه برآمد یکی ازدها      که ابلیس را زو نبودی رها  
 کجا صد ارش بود پهنای او      ز سیصد فزون بود بالای او  
 حضرت علی (ع) ذوالفقار برمیانش می‌زند و او را بدونیمه می‌کند.  
 سرانجام :

گریزان برفتند از آن رزمگاه      نگنندند خود را در آن ژرف چاه

هنگامی که علی (ع) بر لب چاهسار می‌آید :

پلنگی بر آن چاه بر بسته دید      ز آهن سراپای او خسته دید  
 بدو گفت چه پدر که نام تو چیست؟      چنین گردنت بسته از بهر کیست؟  
 مرا نام عمیاق دیواست گفت      بگویم تورا داستانی شکفت... الخ

سپس حضرت علی (ع) به کنار رود باز می‌گردد و دیگر بار خضر دلیل  
 راه می‌شود و پس از پهلوانیهای بسیار با کمندی دراز از پستی بر فراز  
 می‌آید. درین جا قبر گمنام را به تگ چاه فرو می‌هد و آن حضرت از چاه  
 بیرون می‌آید به دنبال همین داستان ازدهائی را توصیف می‌کند (ر. ک. :  
 ورق ۷۲۰ نسخه بریتیش میوزیوم).

ابن حسام گرچه در گزینش کلمات و ترکیبات و وصف صحنه‌های  
 رزمی به پایه فردوسی نمی‌رسد و سخنش فخامت و استواری سخنان  
 فردوسی را فاقد است مع‌هذا در توصیف مناظر طبیعی و مجالس بزمی  
 استادی و مهارت خاصی نشان داده‌است اینک نمونه را یکی دو بخش از  
 توصیفات ابن حسام را در زیر می‌آوریم ؛ و به این نکته نیز اشارت می‌کنیم  
 که ابن حسام نیز مانند فردوسی و نظامی به عفت کلام پای بند است و هر جا  
 که به تنگنا درمی‌افتد بامهارت و با کنایه و اشاره از آن می‌گذرد مانند :



... بتِ خرگهی را بیاراستند  
کشیدند در سروسیمین حریر

به گل سنبلس را بیپراستند  
بشستند مویش به مشک و عبیر

چو مشاطه شب برآمد به بام  
پری پیکران رامشی ساختند  
علی خطبه خواند آن دلارام را  
چو گستاخ گشتند شمشاد و سرو  
ز رخ پرده شرم برداشتند  
چو سرو اندر آمد به تاراج باغ  
لب نوش لب چشمه نوش دید  
نخستین لبش را شکرریز کرد  
ز عنبر سیه کرد گیسوی شام  
زیبگانه ، خرگه بپرداختند  
به شمشاد داد آن گل اندام را  
بهم رام گشتند باز و تذر  
که در پرده کاری دگر داشتند!  
رخ لاله گون دید همچون چراغ  
برش را سزاوار آغوش دید  
از آن پس قلم بر ورق تیز کرد!  
(از ورق ۲۴۸ نسخه عکسی بریتیش میوزیوم)

اینک توصیفی از يك بارگاه شاهي :  
سرائی بدیدند پُر خواسته  
برابر نهاده گرانمایه تخت  
بر آن تخت بر، دختری همچو ماه  
بهشتی نگاری به سیمای حور  
نشسته پریرخ بسانِ پری  
سیاهان زنگی سرافکنده پست  
به پیش اندرون ویژگانِ سرای  
در او هفت صفت بیاراسته  
فروزان به کردارِ زرین درخت  
به پیش اندرون ، ایستاده سپاه  
رخش دیده را نورو دل راسرور  
سپاهی چو دیوش به فرمانبری  
بپای ایستاده به کش کرده دست  
فکنده همه چشم بر پشت پای...  
(نقل از ورق ۱۷۵ نسخه بریتیش میوزیوم)

با اینکه خاوران نامه منظومه‌ای حماسی است اما گاه به مناسبت



به توصیف صحنه‌ها و بزم آراییهائی می‌پردازد و یکباره جو داستان عوض می‌شود و بجای رزم سخن از بزم به‌میان می‌آید درین قبیل موارد است که شاعر هنرمندی خاصی نشان می‌دهد اینک نمونه‌ای کوتاه:

يك امروز با يكدگر می خوریم	بدین کار فردا همی بنگریم
بفرمود تا عود بنواختند	دف و چنگ و نی را بهم ساختند
برآمد خروش نی و نای و نوش	پراکنده شد عقل و فرهنگ و هوش
بر آتش فگندند عود و عبیر	به زاری درآمد بر آن دشت زیر*
می لعل در شیشه آبرنگ	خروش صراحی و آواز چنگ
سراپرده از نو بیاراستند	می و رود دورا مشگران خواستند
رسیدند خوبان بر بطن نواز	یکی عود سوز و یکی عود ساز
سراینده‌ای این غزل ساز کرد	دف و نای و نی را هم آواز کرد
همی گفت کامشب شب خرمی است	شب آن راست خرم که بی غم بزیت

سپس «ساقی‌نامه» را این چنین آغاز می‌کند:

بده ساقی نوش لب جام جم      که از یاد دوران بشد نام جم  
و سپس ابیاتی عبرت‌آموز بدین سان می‌آورد:

چو شد خاک پرویز همچون غبار	فرو شد به پرویزن روزگار
ز شیرویه خسرو چه بیداد دید	ز شیرین چه تلخی که فرهاد دید؟!
جهانا! چه خواهی از آزادگان	چه کردی به شاهان و شهزادگان؟!
فلک تندخوئی است با هر کسی	تو با او مکن تندخوئی بسی
چو بگشاد کاری ز دل بستگی	تو پیش آر نرمی و آهستگی

\* آواز باریک، تاز باریک (فرهنگ جهانگیری ج ۲).



می لعل خور خون دلها مریز تو خاکی چو آتش مشو تند و تیز  
 (نقل از اوراق ۲۲۹ و ۲۳۰ نسخه عکسی بریتیش میوزیوم)  
 ابن حسام در چند موضع از خاوران نامه از پیشوای خود ابوالقاسم  
 فردوسی طوسی یاد می کند و به استادی و فضل تقدم و تقدم فضل او  
 اعتراف می کند:

..بدو گفتم ای اوستاد سخن بدادی به شهنامه داد سخن  
 زبان تو آب زلال است و بس بیان تو سحر حلال است و بس  
 دلت مخزن گنج دانشوری است ترا در سخن پایه برتری است

نسیم از تو یابد بهار سخن توئی آب در جویبار سخن  
 (ورق ۲۷۴ نسخه بریتیش میوزیوم)

ابن حسام به تقلید از فردوسی در پایان هر داستان چند بیتی در  
 ناهمواری روزگار می آورد و از داستان نتیجه گیری می کند مانند:  
 چنین است آئین و کار جهان بیکسان نگردد مدار جهان  
 گهی تخته یابیم ازو گاه تخت زمانی به نکبت زمانی به بخت  
 گهی تن در آهن گهی در حریر گهی تنگ تابوت ، گاهی سریر  
 جهان راست با هر نشیبی فراز که خندید روزی که نگرست باز؟!  
 در جای دیگر پس از مرگ پهلوانی چنین می گوید:

سرانجام از او رفت باید همی به خاک اندرون خفت باید همی  
 سرانجام روزی به صد درد و داغ نه رنگس بماند نه گلبن نه باغ

ابن حسام حتی در توصیفهای خود از مظاهر طبیعت و جهان خلقت  
 از فردوسی بزرگ تقلید می کند چنانکه در وصف شب چنین می گوید:



شبانگه کزین پرده نیلگون شد این لعبتِ زردپیکر برون  
 برین سبزه گلشن هزاران چراغ شد افروخته همچو گلها به باغ  
 اما چون ابن حسام از دیدگاه مذهب به همه چیز می نگرد زمینه  
 اندیشه اش در توصیفها نیز صبغه مذهب دارد مانند:

چو شب دامن اندر کشیدن گرفت گریبان مشکین دریدن گرفت  
 سپیده چو ایمان بگسترد نور سیاهی چو کفر از جهان گشت دور

ابن حسام همچون بسیاری از شاعران گذشته ما و حتی گاه فردوسی نسبت به زنان بدبین است. وی درباره «زن» و داشتن «دختر» عقیده دارد که:

کسی را پس پرده دختر مباد و گر باشدش خود بداختر مباد  
 در جای دیگر زن را «فتنه» می داند و عقیده دارد در هر آشوب و  
 فتنه ای «جای پای زن» مشهود است. سفارش می کند که زن را از دیده  
 بیگانگان باید نگهداشت زیرا «دیده» «راهزن» دل مرد است و باید خود را  
 از این «راهزن» نگهداشت. زن باید تنها دیده به دیدار شوی داشته باشد  
 و روی خود را از انظار بیگانه بپوشاند. درین باره می گوید:

پری پیکران سرو آزاده اند ز مادر همه فتنه را زاده اند  
 هر آشوب کاندز زمانه بود زنی در میانه بهانه بود  
 نخواهی که در دهر رسوا شوی گرفتار آشوب و غوغا شوی  
 بپوشان ز بیگانگان روی زن مده راه، بیگانه را سوی زن  
 نگهدار پوشیدگان را زکوی که پوشیده به روی پوشیده روی  
 زن از چشم دارد به دیدار شوی بپوشاند از چشم بیگانه روی  
 اگر دل فرورفت پایش به گل گناه اندر آن دیده دارد نه دل



دل مرد را دیده شد راهزن      نگهدار خود را از این راهزن  
در باره معاشرت و آمیزش با زنان نیز نکاتی را یادآوری می‌کند  
که رمز موفقیت در امر زناشوئی است :

زن آن روز باشد تورا یار و دوست      که یابد به شب آنچه دلخواه اوست  
چوبازن به شب کار نرمی بود      به روزش مدارا و گرمی بود  
به شب صباغ کن با زن دلفروز      برستی به صلح شب از جنگ روز!  
نگویم ز گفتن زبانش ببند      ببوسیدن لب دهانش ببند

درباره کید و مکر زنان نیز اشاراتی دارد بدین سان :

به کید زنان دل نباید سپرد      که مکرش بزرگ است و اندیشه خرد  
وفاداری از زن طمع داشتن      بود تخم بی‌دانشی کاشتن  
مکن تکیه بر عهد و پیمان زن      که بدعهد باشند و پیمان شکن  
هر آن راز کانرا نباید نهفت      نشاید بر هیچ زن بازگفت  
چو اندر زبان زن افتاد راز      بگوش تو آید ز بازار باز

از این گفتار ما را سخن فردوسی بزرگ به یاد می‌آید که از قول

اسفندیار به مادرش کتابون این چنین بیان می‌کند :

به پیش زنان راز هرگز مگوی      چو گفتم سخن بازیابی به کوی

در پایان این گفتار شمه‌ای از اختصاصات لفظی و لغات و ترکیباتی

که در خاوران نامه بکار رفته است سخن می‌گوئیم :

پابند = داروی بیهوشی .

نهادند پابندها در دهان      کجا داروی بیهوشی بود آن

(ورق ۱۹۹ نسخه ب)



زمین جامه = فرش

زمین جامه‌ها چون بینداختند ز فرش بریشم بپرداختند

(ورق ۲۳۶ نسخه ب)

سربرزن = سردار و پیشوا

چنین داد پاسخ که آری منم سرافراز و سالار و سربر زنم

(ورق ۲۰۱ نسخه ب)

باختر = مشرق

چو خورشید برزد سر از باختر به سر بر نهاد آسمان تاج زر

(ورق ۲۹۰ نسخه ب)

لخشیدن = لفزیدن

شمامه بدو گفت: کای تاجبخش به یخ پای بر نانهاده ملخش

(ورق ۴۸۴ نسخه ب)

فعل دعائی: بادی = باشی

رباطی براو آفرین کرد سخت که دائم برومند بادی ز بخت

(ورق ۴۹۴ نسخه ب)

گشائید = گشاد و گشود

سیه بخت صلصال بی داد و دین که بر من بر اینسان گشائید کین

(ورق ۵۰۲)

شناسیده = شناخته (از مصدر شناسیدن)

از آن خواب نیکو هراسیده‌ام که فرجام خود را شناسیده‌ام

(ورق ۵۱۲ ب)

جمع بستن کلمات جمع عربی باعلامات جمع فارسی مانند: احوالها.



(که در نوشته‌های قدیم نمونه‌های بسیار دارد) .  
 بیامد به‌بالین مالک نخست بدو گفت احوالها را درست  
 پیشان = ته و پایین (این لغت هنوز در لهجه بیرجندی بکار می‌رود  
 مانند: پیشان کوچه) .  
 یکی غاز بر دامن کوه بود که پیشان او دور از انبوه بود  
 دل دادن = راضی شدن (این ترکیب هم اکنون در لهجه بیرجندی  
 بکار می‌رود)

نه دل داد کاورا بماند به‌جای نه دستی که دارد در آن جنگ پای  
 پایمزد = انعام و اجرت و پاداش (مانند دستمزد که هم اکنون بکار  
 می‌رود) .

بدو گفت کاین تاج زیبای تست که این پایمزد تماشای تست  
 استعمال (خوابیدن) بصورت متعدی مانند:  
 فرود آمد از باره راهوار شتر را بخوابید و بگشاد بار  
 (= بخوابانید)  
 استعمال (تازنیدن) معادل (تازانیدن) بصورت متعدی - در شاهنامه  
 فردوسی (تاختن) بصورت متعدی بکار رفته است .

چو قطار مردافکن اورا بدید برانگیخت اسب و برون تازنید  
 در (خاوران‌نامه) صنایع لفظی و جناسهای بارز دیده می‌شود  
 و توجه شاعران این دوره را به این قبیل صنایع نشان می‌دهد مانند:  
 نبود ایچ کس را زما تاب او بسی فرق باشد زما تا به او  
 یا:  
 ترا پیش از این با علی کینه بود ولی با سپاه ویت کین نه بود  
 و امثال اینها -



ختم این بخش را چند بیت از ابیات پندآموز ابن حسام را نقل می‌کنیم:

در باب دادگری گوید:

چو خواهی که نامت بماند بجای  
بزرگان کجا دادگر بوده‌اند  
ز بیداد کردن بپرداز رای  
همه سایه دادگر بوده‌اند  
چو شد دادگر شاه خورشید فر  
توان گفتنش سایه دادگر

در باب جوانی و پیری گوید:

ز عشرت فرو شوی دست امید  
به هنگام پیری جوانی مکن  
چو بینی که موی سیه شد سپید  
سبک روح گشتی گرانی مکن

در باب این سخن معروف که: الدنيا مزرعة الآخرة چنین گوید:

حکیم این جهان کشتزاری نهاد  
گرت خرمی هست فردا، بکار  
ز زمین مزرع سبز فردای تست  
از این داستان پندگیرد خرد  
ز بهر تو آن را شماری نهاد  
بکش رنج و امروز تخمی بکار  
درختی برآور که زیبای تست  
که هر کس که بد کرد سختی برد  
(زیبا = زینده) (ورق ۲۷۴ نسخه ب)

قصاید ابن حسام:

ابن حسام قصاید بسیاری در توحید و منقبت اهل بیت پیامبر (ص) و معدودی نیز در پند و اندرز و مرثی و احیاناً مدح امراء زمان خویش سروده است.

تعداد قصایدی که در وصف حضرت علی (ع) سروده است بتنهایی با سایر مدایح برابری می‌کند. قصاید حکمت‌آمیز ابن حسام متأثر از قصاید بلند سنائی می‌باشد. در قصائدی که در مدح و رثاء امراء و شاهزادگان



تیموری ساخته گاهی به مطالب و حوادث تاریخی نیز اشاره می کند .  
مقداری از قصاید ابن حسام در مدح و رثاء، شاهرخ و بایسنقر و ابوسعید  
بهادر و بسیاری دیگر از شاهزادگان و امرا و وزراء زمان می باشد . در  
قصیده‌ای که به مطلع زیر است :

قلم کجاست که از نقش لوح بو قلمون

صحیفه‌ای بنگارم چو او او مکنون

به واقعه طاعونی که در سال ۸۳۹ هجری در هرات پیش آمده است

اشاره می کند و می گوید :

قریب مدت شش ماه خلق می مردند

ز امهات و زآباء و از بنات و بنون

شمار مرده نه چندانکه در شمار آید

بیان واقعه ششصد هزار بل کافزون

همه شریف و گرامی و نامی و مشهور

که در شمار نیاید شمار مردم دون

ز تاب پر خم لیلی و شان مشکین موی

شکسته حال پریشان نشسته صدمجنون

هزار نرگس مخمور و لاله سیراب

هزار طره مفتول و غمزه مفتون

هزار روی چو گلبرگ باخط مشکین

هزار سرو روان با شمایل موزون

ز روی تخت نهادند روی برتخته

ز روی تخته به تابوت و در لحد مدفون



مشام خاک شمیم گلاب و مشک گرفت  
 ز طره‌های مطّرا و عارض گلگون  
 تاجائی که می‌گوید :  
 دریغ شهر هرات و علّو همت او  
 زحد و حصر فزون و زیاده از چه و چون

هم‌چنان‌که استاد محترم آقای دکتر یارشاطر درباره شاعران و شعر در عهد شاهرخ اشاره کرده‌اند بیشتر شاعران این زمان به صنایع شعری و تفننات ادبی و بازی باالفاظ و کلمات بیش از معانی و مفاهیم اهمیت می‌داده‌اند. قصاید این زمان برخلاف اشعار ساده و روشن رودکی و فرخی مشحون است به صنایع مختلف و کلمات و ترکیبات مصنوع و هنرنمائیهای خاص که بیشتر متوجه ظاهر است تا باطن. باوجود این در قصاید ابن‌حسام گاه لطف کلام و استادی خاصی در بیان مطالب دیده می‌شود. اینک نمونه‌ای از یک قصیده :

در نعت رسول اکرم (ص) که دولت‌شاه سمرقندی نیز آن را در تذکره خود نقل کرده است

ای رفته آستان تو رضوان به‌آستین  
 جاروب فرش مسند تو زلف حور عین  
 باد صبا ز نکبت زلف تو مشکبوی  
 خاک عرب ز زهت قبر تو عنبرین  
 از لعل آبدار تو ارواح را شفا  
 وز زلف تابدار تو جبل‌المتین متین  
 ذات تو همچو نام کریم تو مصطفی  
 حسن تو همچو خالق عظیم تو نازنین



چابک سوار شبرو اسری بعبده  
 کاندر رکاب او نرسد شهپر امین  
 ای بر سریر کنت نبیاً نهاده پای  
 آدم هنوز بوده مخمر به‌ماء و طین

ای مالک ممالک ایاک نعبد  
 وی سالک مسالک ایاک نستعین  
 نام تو برنگین سلاطین نوشته‌اند  
 بهر نفاذ حکم ، به خط زمردین . . .

قصیده‌ای نیز در توصیف (شب) دارد به مطلع زیر:  
 چو این خانون خوش منظر از این قصر بهشت آسا  
 برون شد همچو از جنت دل آغشته به خون حوا\*

تاجائی که می‌گوید: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 هزاران مشعل روشن برین فیروزه‌گون گلشن  
 فروزان شد چو شمع اندر دل قاروره مینا  
 فروغ شمع نورانی به‌نور صنع سبحانی  
 ببرد آفات ظلمانی ز ظلمت‌خانه دنیا

گاه ابن حسام در قصاید خود صنعتی را مراعات می‌کند و هنرش را  
 بحد کمال می‌نمایاند چنان‌که در قصیده زیر صنعت ترصیع را بکار برده  
 است:



ای جسم تو پیرایه انواع کمالات  
 وی رسم تو سرمایه اوضاع رسالات  
 اوصاف تو افزون ز اشارات فصاحت  
 الطاف تو بیرون ز عبارات مقالات  
 والاتر از امکان بشر منسب عالیت  
 بالاتر از ایوان قمر منصب والات  
 از نان سخای تو خورد دهر نواله  
 وز خوان عطای تو برد عصر نوات  
 فکر تو بانیس است مرا درهمه هنگام  
 ذکر تو جلیس است مرا درهمه حالات  
 نمونه زیر قصیده‌ای است از قصاید ملامع ابن حسام:  
 اذ العشا و تعشی و لمع المصباح  
 به بام صبح برآمد عروس حجاب شام  
 فکنده پرده گلریز بر پرند صباح  
 و زینت بمصایحها الدجی فلکاً  
 زواهر اللمعات تشعشت برواح  
 فلك به زینت کوکب چنان مزین شد  
 که از شکوفه رنگین چمن به وقت صباح  
 در قصیده زیر صنعت لف و نشر را التزام نموده است:  
 باز چو دستان از سر دستان رفته به بستان بلبل محرم  
 نغمه سرایان رقص نمایان خرم و خندان خوشدل و بیغم



بر ورق گل بهر توسل کرده منقش خامه سرکش  
 ز آب زر تر تحفه دیگر مدحت حیدر ساخت مرصع  
 تا آنجا که می گوید :

ابن حسامت بنده کمتر بهر کرامت آمده بر در  
 از پی تحفه لف منشتر چابک و طرفه ریخته درهم  
 قصیده دیگری به تقلید خواجوی کرمانی و کاتبی ترشیزی ساخته  
 و در آن دو کلمه شتر و حجره را التزام نموده است :

شترسوار قضا می رسد به حجره من  
 که بر شتر بنهد بار جان ز حجره تن  
 چو پیش حجره رسید از شتر فرود آمد  
 برون حجره شتر را بیست دست و دهن  
 شتر بهشت و عزیمت به حجره من کرد

به حجره تاخت بسان شتر گسسته رسن  
 این صنعت (= اعنات یا لزوم مالا یلزم) را تا آخر مراعات کرده و  
 قصیده را با این بیت تمام می کند :  
 اگر به حجره خواجو برم شترنامه

شتر ز حجره خاکش بر آورم به سخن  
 ابن حسام ترکیب بندها ، ترجیع بندها و مسمطات زیبایی نیز دارد.  
 وی سه ترکیب بند کم نظیر دارد که به نامهای : هفت گل - هفت رنگ  
 و هفت گوهر شهرت دارند . علت این جمله آنست که در هر سه ترکیب بند  
 که در مدح و منقبت حضرت ولی عصر (ع) سروده شده به هفت بند تقسیم  
 می شود و قافیة هریک از بندها اسم گل یا رنگ یا گوهری می باشد .  
 این شاعر مفلح ترجیع بندی هائی نیز دارد که یکی از آنها در بیست



بند سروده شده و ترجیع آن اینست :  
 انما المصطفی رسول الله دعوتش رهنمای هر گمراه  
 و ابیات آن چنین آغاز می شود :

صبحدم کافتاب نورانی برگرفت این حجابِ ظلمانی  
 گلوی اهرمن ازو بشکافت قوت بازوی سلیمانی  
 ترك خرگه نشین برون آمد تکیه زد بر سریر سلطانی  
 هندوی شب زطرف هفت چمن کرد بر فرق او گل افشانی  
 به ترنم فغان بر آوردند مرغکان سحر به خوشخوانی  
 طایر آشیانه جبروت با صدا و ندای روحانی  
 غفل افکند در حظایر قدس کای مقیمان عالم فانی

انما المصطفی رسول الله

دعوتش رهنمای هر گمراه

اکنون که ذکر از ترکیب بندهای سه گانه (هفت رنگ و هفت گل و هفت گوهر) رفت جادارد چندبیتی برای نمونه درین جا بیاوریم :

هر صبحدم که چرخ کند طیا سان سپید

از موکب سپیده شود آسمان سپید

بربام چرخ دامن این فرش عبقری

گردد ز تاب خسرو سیارگان سپید

بازیچه های دیر مشعبد بر آورد

هر بامداد مهره مهر از دهان سپید

گردد ز برق مشعل آتشین عذار

آفاق را زدوده شب دودمان سپید



عالم شود به نور ضیا بعد تیرگی

چون روی رای قائم صاحب زمان سپید

مهدی که مهد دین ز جلالش جلال یافت

طفرای دولت نبوی زو مثال یافت

نخستین بند ترکیب بند هفت جواهر بدین صورت است :

چو گشت در تتق اخضری نهان گوهر

بریخت کوکب دُرّی بر آسمان گوهر

چو لعبتی که کندش نثار در دامن

ستاره ریخته در ذیل کهکشان گوهر

براین طبقچه پیروزه بین ز دُرّ عدن

درون خانه زمرد ز اختران گوهر

سحاب بین که بسان سنان رو بین تن

چگونه ریخته بر طرف هفت خوان گوهر

ز دود تیره که بر شد به سقف دود اندود

گرفته آتش رخشنده در میان گوهر

بر این رواق روان در نگر به سیاره

که دیده است بر آب روان روان گوهر

چنانکه شاهد شامی همی کند ایشار

جواهرات چو بر فرق فرقدان گوهر

ز ثابتات فلک ترک رومی از سر بام

کند نثار قدوم خدایگان گوهر

امام مهدی و هادی که در جلالت قدر

فراز طارم نه طاق چرخ دارد صدر



و اما ترکیب بند هفت گل چنین است:

بسکه شوخ است و فریبنده و رعنا نرگس

گوئیا چشم تو دارد نظری با نرگس

با سرافرازی قد تو به نظاره سرو

شرم دارد که کند دیده بیلا نرگس

چشم مخمور تو در چشمه چشم چه خوش است

خود بود خرم و خوش بر لب دریا نرگس

بنده نرگس از آنم که به صد آزادی

کند آزادی آن قد دل آرا نرگس

جهت خدمت قائم به تواضع شب و روز

ماند بر پا و سر افکنده بیکجا نرگس

قائم آل محمد که ز گرد قدمش

همچو آئینه کند دیده مصفا نرگس

ای که بر صحن چمن گل نه به زیبائی تست

لاله را با همه خوبی سر لائی تست

یکی دیگر از صنایع شعری که محمد بن حسام آنرا آزموده و التزام کرده است (صنعت توشیح) است. درین باب قصیده معروفی بنام (سحریه) دارد - که آقای دکتر یارشاطر نیز از آن در کتاب شعر در عصر شاهرخ نام برده است - درین قصیده، علاوه بر صنعت مزبور، در هر بند که به تفاوت دارای هفت تاییک بیت است از هر مصراع آن کلمه‌ای مناسب انتخاب شده و در آخر هر بند بصورت بیتی مجزا (با قافیه‌ای مستقل و بحری



جداگانه آمده است؛ ولی مضمون آن با قصیده مفایرت ندارد. علاوه برین از حروف ابتدائی همه ابیات (که بالغ بر ۱۸۰ بیت است) در پایان قصیده سه بیت با قافیه مستقل و وزنی دیگر که باز شامل مدیحه‌ای است ساخته شده است.

گرچه ابن حسام در ساختن قصیده‌ای با این صنعت مبتکر نیست و قبل از او یکی از شعرای قرن ششم هجری بنام رشیدی سمرقندی قصیده‌ای بدین روش ساخته است؛ اما با مقایسه این دو قصیده جز فضل سبق و تقدم چیزی برای رشیدی نمی‌ماند و قدرت ابن حسام در ساختن این قصیده و مهارت وی در آرایش کلام و دقت خاص وی بخوبی مشهود است: اینک بندی از آن و سه بیت «موشح الحاشیه» اش را نقل می‌کنیم:

کرا هوای بهار است و جانب گلزار      که نوعروس چمن جلوه می‌دهد رخسار  
یکی فضای جهان بین ملون از لاله      دگر هوای درختان مزین از گل نار  
سواد طره سنبل به دست باد شمال      چو زلف بر رخ زیبای سرو لاله عذار  
ترا سریر چمن خوش بود چو صحرا را      ز مهد غنچه دهد افسر زبرجد کار  
مرو ز باغ چو گلها چمن بیارایند      دم سحر بنماید ز شاخه‌ها ازهار

بهار از لاله و سنبل چو صحرا را بیاراید

عروس گل رخ زیبا ز مهد غنچه بنماید

در این قصیده فنی گاهی از یک بیت، بیتی دیگر جدا شده است، مانند:

لبیب لعل مقال تو در فشان بی عیب      تمام بدر کمال تو بی نشان ز عوار

لعل مقال تو در فشان

بدر کمال تو بی نشان

ابیات «موشح الحاشیه» قصیده سحریه چنین است:



کیست مقصود وجود کاینات از عالمین  
 نور چشم اهل بینش آفتاب خافقین  
 قبله ارباب دولت کعبه اهل صفا  
 مقتدای دنی و عقبی امام قبلتین  
 مسند آرای قصور قاصرات طرف عین  
 باب فخر خیل خیرات احسان جد حسین  
 برای مقایسه جا دارد قصیده رشیدی سمرقندی را نیز نقل کنیم.  
 در قصیده محمد بن حسام از مصرعهای اول و دوم جداگانه بیتی گرفته  
 شده است ولی در قصیده رشیدی ابیات گرفته شده از مصاریع متوالی  
 می باشد:

بیش از اندازه این طایفه بر بنده نهاد  
 دگران اند چو من بنده و من بنده ز شکر  
 عجز یکسو ته و انکار که کردستم جرم  
 تو خداوندی، احسان کن و این جرم به فضل  
 بر بنده نهاد جود تو بار گران  
 جود تو بار گران ز آن دو کف گوهر بار  
 عاجزم چون دگران و ز خجلی گشته فکار  
 سوی عفو تو نگران مانده و دل پر تیمار  
 زین رهی در گذران ز آنکه توئی جرم گذار

من بنده ز شکر عاجزم چون دگران

کردستم جرم سوی عفو تو نگران  
 وین جرم به فضل زین رهی در گذران  
 اینک نمونه‌ای از «مخمّس» ابن حسام را که در باب «پنج تن» سروده  
 است نقل می کنیم:

مقلدان مخالف ز هر کناره اگر  
 گرفته اند به تقلید دامن دیگر



مرا بسند شفاعت کننده در محشر  
نبی و دختر و داماد و دوگزیده پسر

محمد است و علی فاطمه حسین و حسن

محمد بن حسام و محمد بن حسن

که هست خاک قهستان مرا مقام و وطن

به روز مرگ که باشد لباس تن ز کفن

به پنج تن که بدین پنج تن رهاتم تن

محمد است و علی فاطمه حسین و حسن

برای اینکه از هر يك از انواع شعر نمونه‌ای بدست داده باشیم غزل

و قطعه‌ای نیز در ذیل می‌آوریم :

ای سهی قامت گلبوی صنوبر بر ما

سایه سرو قدت دور مباد از سر ما

هیچ نقاش چو رخسار تو صورت ننگاشت

آفرین بر قلم صنعت صورتگر ما

جرعه‌ای زان لب نوشین به لب ما نرسید

تا لبالب نشد از خون جگر ساغر ما

زیور مدعیان گربه مثل سیم و زراست

اواؤ نظم خوشاب است زر و زیور ما

مدتی بر سر کویت بنشست ابن حسام

که نگفتی به چه باب است فلان بر در ما

\* \* \*

دوشم به چمن وقت سحر گه گذری بود

دل تنگ تر از شام غریبان سحری بود



هر ذره که چون سرمه مرا در نظر آمد  
بر خاسته از دیده صاحب نظری بود

هر سرو دل آشوب که در چشم من آمد  
چون نیک بدیدم ز قدر سیمبری بود

چاهی است جهان بر گذر راه سلامت  
در چاه نیفتاد کسی کش بصری بود

ابنای زمان بین که چه بی غم پسرانند  
خود یاد نیارند که ما را پدری بود

از تیغ حوادث نتوانست گذر کرد  
جز آنکه ز تسلیم بدستش سپری بود

از هر که خبر جستم ازین راه نهانی  
فریاد که او نیز چومن بی خبری بود

### سعادت

که گردد بدو مرد صاحب کمال	سعادت که پیرایه دولت است
بگویم تو را گر نداری ملال	در این چار چیز است اگر بشمری
دویم چیست؟ اولاد نیک و خصال	یکی خوب سیرت زن پارسا
چهارم زمسکن ، طعامی حلال	سه دیگر کدام است؟ اخوان نیک



### مآخذ و منابع این مقاله

- ۱- دکتر یارشاطر، شعر در عهد شاهرخ.
- ۲- دکتر ذبیح‌الله صفا، گنج سخن، ج ۲ ص ۲۷۷.
- ۳- حدود العالم من المشرق الى المغرب، چاپ طهران، ص ۵۷.
- ۴- شیخ محمدحسین آیتی، تاریخ قهستان (بهارستان آیتی) ص ۲۵۱.
- ۵- نقل از نسخه عکسی خاوران‌نامه که اصل آن در موزه هنرهای تزیینی (تهران) موجود است و نسبت به سه نسخه دیگر که در نزد من بنده است قدمت بیشتری دارد. لازم است یادآوری کنم که:

از خاوران‌نامه محمدبن حسام خوشفی علاوه بر نسخه چاپ‌سنگی که در چندین سال قبل در بمبئی هند صورت گرفته چاپ‌سنگی دیگری نیز در طهران در سال ۱۳۰۵ شمسی منتشر شده که دارای ۱۱۲ صفحه است و بسیار مغلوپ می‌باشد. کهن‌ترین نسخه خاوران‌نامه نسخه موزه هنرهای تزیینی تهران است که محتملاً به سال ۸۵۴ هـ یعنی در حیات شاعر نوشته شده و شش سال پس از مرگ او مصور شده است.

نسخه مزبور به شماره (۷۵۷۰) در موزه مزبور مضبوط می‌باشد. این نسخه دارای ۱۱۵ قطعه مینیاتور زیباست که ازین مقدار ۱۸ قطعه مینیاتور در دست مجموعه داران آمریکائی بوده است که از آنها خریداری شده و هفت قطعه در اختیار کتابخانه (چستر بیٹی) است که در فهرست آن ذکر شده است (ر.ک: فهرست کتابخانه چستر بیٹی ج ۳ ص ۶۰).

نسخه دوم متعلق به موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) است این نسخه نیز ۱۵۶ مینیاتور زیبا به سبک هندی دارد. تاریخ کتابت این نسخه رمضان ۱۰۹۷ هـ.ق. است. (اشعار متن مقاله از همین نسخه به نشانی «ب» رونویس شده است) نسخه دیگر متعلق به دیوان هند (ایندیا آفیس) می‌باشد. این نسخه به شماره و نشانی Ethé 897. I.O. 3443 می‌باشد. مینیاتورهای این نسخه بسیار زیبا و جالب توجه است. این نسخه بسیار شبیه است به نسخه



موزه بریتانیا .

نسخه دیگری در دیوان هنداست به شماره ۸۹۶ و تاریخ کتابت آن ۱۶۵ هـ ق میباشد این نسخه از جهت قدمت حائز اهمیت بسیار است . علاوه بر این نسخه‌ها در کتابخانه بانکی پور در شهر پتنه Patna در هندوستان نیز نسخه دیگری موجود می‌باشد که شرح آن در فهرست این کتابخانه (ج ۲ صفحات ۳۰-۳۲) آمده است و تاریخ کتابتش ۹۷۱ هـ ق است .

نسخه دیگر مورد اعتماد و بالنسبه کامل در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال است که برای آشنائی با مشخصات آن می‌توان به فهرست این کتابخانه (ج ۱ ص ۲۶۴ شماره ۶۰۷) که به همت ایوانف در کلکته به زبان انگلیسی چاپ شده است مراجعه کرد .

دو نسخه دیگر دیوان هند به شماره‌های ۸۹۸ و ۸۹۹ و نسخه کتابخانه چستربیتی به شماره ۲۹۳ در کتابخانه مزبور واقع در شهر دابلین همه ناقص و معیوب می‌باشد. (برای آشنایی بیشتر با خاوران‌نامه و نسخه‌های موجود در آن: مقاله خاوران‌نامه در مجله آستان قدس رضوی شماره اول دوره هفتم به قلم راقم این سطور) .

۶- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء - حبیب السیر، خواندمیر . و هفت اقلیم امین

احمد رازی و ...

۷- دکتر احسان یار شاطر، شعر در عهد شاهرخ .

۸- ماخذ قبل - ص ۱۷۶ .

ابیات خاوران‌نامه در متن مقاله از نسخه موزه هنرهای تزئینی و نسخه بریتیش میوزیوم (ب) نقل شده است .

ابیاتی که از قصاید و غزلیات و مسعلات و ... استنساخ شده است (از نسخه دیوان محمد بن حسام که در کتابخانه حاج حسین آقا ملک به شماره ۵۱۵۵ ضبط و در طهران موجود است رونویس شده است) . برخی ابیات نیز از جنگی که در اختیار دوست ارجمندم آقای محمدتقی سالک می‌باشد استنساخ شده است. تشکر از آقای سالک را فرض ذمه خود می‌دانم .